

طرح اداره افغانستان توسط شورای سرپرستی

زیر نظر سازمان ملل متحد یا حکومت نمایندگی

محمدعلی ابراهیمی^۱، محمد مهدی کریمی نیا^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، رئیس دانشکده حقوق و علوم سیاسی مؤسسه تحصیلات عالی ناصر خسرو در ولایت دایکندی افغانستان

^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم

^۳ دانشجوی دکتری تخصصی علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، ایران (نویسنده مسئول)

چکیده

کشور افغانستان یکی از کشورهای نابسامان حاکمیتی در آسیا به شمار می رود که تاکنون در حاکمیت و مدیریت به ثبات حداقلی هم نرسیده است. از طرفی پایه ها و ریشه های پیشرفت های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و غیره در یک کشور در ثبات حاکمیتی آن کشور است. مقاله حاضر با روشی تحلیلی به تحلیل طرح اداره افغانستان توسط شورای سرپرستی زیر نظر سازمان ملل متحد یا حکومت نمایندگی می پردازد.

واژه‌های کلیدی: افغانستان، طرح اداره افغانستان، طرح شورای سرپرستی، سازمان ملل متحد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

از وقتی که حکومت افغانستان به دست طالبان سقوط کرد، نظر دول جهان بر عدم قابلیت شناسایی آن به عنوان دولت رسمی افغانستان است. علت آن فقدان شاخص‌های است که یک دولت ملی باید داشته باشد. طالبان نیز خود را پیروز میدان نبرد دانسته و غلبه بر آمریکا و ناتو را یک امتیاز بزرگ حساب کرده و مدعی هستند که توانایی اداره کشور را به تنهایی دارند.

با این وجود شرایط بسیار سختی را که ملت افغانستان تحمل می‌کنند به قرار ذیل است:

۱. با اخراج کارمندان از ادارات دولتی و عدم دریافت معاش بیکاری شدیدی ایجاد شده است.
۲. خانه نشین کردن اجباری زنان توسط طالبان و محرومیت از تمام حقوق سیاسی، اجتماعی و آزادی متعارف بدست آمده در طول بیست سال قبل.
۳. فشار زندگی، از بین رفتن نظام معیشتی و در آستانه فقر شدید قرار گرفتن مردم.
۴. نقض آشکار حقوق بشر، فقدان امنیت برای شهروندان و حاکمیت خوف شدید بر زندگی افراد مختلف جامعه.

۵. کوچ اجباری ملت هزاره توسط طالبان و در معرض خطر قرار گرفتن بخش بزرگ از جامعه و برخورد مذهبی با مردم هزاره توسط سرامداران گروه حاکم.

۶. مواجهه مردم با تحولات طبیعی و پیش بینی فاجعه انسانی غیر قابل جبران.

۷. اقدام به تصفیه قومی، نژادی و زبانی و اخراج قضات هزاره از دستگاه قضایی و سبک دوش کردن کل مدیران و کاربران اداری این قوم.

۸. احتمال فروپاشی نظام بانکی و سقوط غیر قابل جبران اقتصاد کشور.

۹. تلاشی و بازرسی خانه به خانه شهروندان و تهدید جدی امنیتی مردم.

با وجود آن تمایل کشورهای غربی و سازمان ملل متحد را می‌بینیم که با درک شرایط حساس آمادگی برای کمک رسانی دارند و در برنامه‌های مختلف اقدام به جمع آوری اعتبارات ضروری نموده اند؛ ولی مشکل اساسی در عدم توافق میان هیئت سرپرست حاکم و دول خارجی متمایل به نجات ملت از مشکلات فوق است.

تسامح و تغافل در این زمینه ممکن است برای مردم کشور ضایعات و فجایع احتمالی را موجب گردد، که هرگز قابل جبران نباشد. بنابراین طرح اداره کشور توسط شورای سرپرستی سازمان ملل متحد یا حکومت نمایندگی، می‌تواند قابل ارائه باشد.

۲ - علل اصلی طرح به قرار ذیل است

۱. سماجت و عدم نرمش طالبان

طالبان از روز تولد تا حال حاضر چهره گروه یک دنده، آشتی ناپذیر، خشن، متعصب، تمامیت خواه، تروریست، ارتکاب جرایم سنگین مرگ بار، نقض تمام قواعد شرعی، ملی و بین‌المللی از خود به نمایش گذاشته است. بیست سال جوانان کشور را در قالب‌های اردوی ملی، پولیس و امنیت به قتل رسانده است. راه‌های کشور را

۱. /۵ ۱۴۰۰ هـ ش ۲۰۲۱ م.

. گزارش آن از انترنشنل افغانستان و تمام شبکه‌های اجتماعی نشر شد.

. نشست‌های متعدد پایایی و آسیایی که راجع به موضوع تا حال انجام شده و ا. . بهان برای نجات مردم استمداد شد.

نامن کرده است. زمینه‌های رشد اقتصادی و جلب سرمایه‌گذاری ملی و بین‌المللی را از بین برده است. به گروه‌های تروریستی مجرم داخلی و خارجی پناه داده بودند و دست آنان را در ارتکاب هر نوع جنایت در داخل و خارج کشور باز گذاشته بودند. آنان زیر نام شریعت اسلامی تمام رفتارها و کردارهای خود را توجیه می‌کنند که به عنوان اعمال ضد بشری شناخته می‌شود.

حال که این گروه حاکمیت را برای دومین مرحله بدست گرفته است، (نستالوژی طالبان) هیچ نرمشی از خود در مقابل خواست ملی و بین‌المللی نشان نمی‌دهند. کاملاً انعطاف ناپذیر می‌نمایند و سرنوشت بیش از سی‌وپنج میلیون نفر را به گروگان خواست‌های خود گرفته‌اند. بدون آن که نگران وضعیت حاد و خطر ناک جامعه باشند، خود تهدید جدی برای اکثر مردم کشور و حتی جهان به نظر می‌آیند. در عین حال این خوف هم وجود دارد که اگر کمک‌های جهانی از کانال این گروه به مردم شود احتمال دارد که سبب قوت مضاعف آن شده و باز هم مردم از رسیدن به مساعدت بین‌المللی محروم گردند و خطرات احتمالی از سر آنان دفع نگردد. و هدف کشورهای کمک‌کننده حاصل نشود. هم چنین اگر سرمایه منجمد شده کشور در بانک‌های خارجی آزاد گردیده و در اختیار طالب قرار گیرد، پیامدهای منفی زیانباری را به همراه خواهد داشت.

البته تقسیم پول‌های بلوکه شده افغانستان به زیاندیدگان انفجار برج‌های دوقلو توسط رئیس جمهور آمریکا نیز رفتار انسانی معقول نمی‌باشد. خسارات جنایت یازدهم سپامبر باید توسط القاعده، طالبان و گروه‌های دهشت افکن تروریست مرتبط پرداخت شود؛ نه آن که از ملت فقیر افغانستان أخذ گردد. این عمل جویبایدن توجیه حقوقی ندارد و باعث شرمندگی دولت آمریکا است.

۲. تشکل جبهه‌های مقاومت ملی یا آزادی افغانستان

تشکیل جبهه مقاومت ملی و جبهه آزادی افغانستان یا ایجاد گروه‌های مسلح احتمالی دیگر هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. چون پراکندگی گروه‌های جهادی یکی از مشکلات مزمن کشور بوده است. تا آنان موفق به تأسیس یک مجموعه مقتدری قابل اعتماد نشوند که بتوانند معادلات سیاسی را بهم زده و توازن برقرار سازند، بدیلی در مقابل طالبان به حساب نمی‌آیند. این نوع جبهات دارای مشکلات ساختاری سنتی هستند.

اعتماد بر سازمان‌های نام‌نهادی که با یک استراتژی ملی شکل نگرفته باشند و برخاسته از ضرورت همبستگی برای نجات افغانستان نباشند، زبان آور می‌باشد. زیرا اگر این نوع ارگان‌ها به قدرت برسند باز موجب سقوط در چالش دیگر اند که سبب ختم رنج مردم افغانستان نیستند. در آینده همین احزاب با روحیه آشتی ناپذیری وارد، میدان منازعه می‌گردند، در نتیجه خود مایه شر می‌شوند.

۳. فقدان تحمل مردم افغانستان بر یک جنگ داخلی دیگر.

۴. فقدان یک راه حل بدیل از طرح‌های ارائه شده. (تجزیه یا فدرالیسم).

۵. فقدان یک شخصیت ملی قابل قبول برای همه اقوام کشور.

۶. خطر پدید آمدن یک جنگ تمام عیار داخلی مثل یوگسلاوی سابق و کشورهای آفریقایی که منجر به نزاع‌های خونین و نقض قواعد جنگ و حقوق بشر دوستانه بین‌الملل گردید. اعلانات غیر رسمی در رسانه‌های مجازی حکایت آتش زیر خاکستر است.

۷. نگرانی شدید سازمان ملل از نقض صلح توسط گروه‌های تروریستی مثل داعش.

۸. احتمال بروز جنگ بین‌المللی در قالب نبردهای نیابتی با روش‌های جدید.

۹. حضور داشت سازمان ملل متحد در صحنه منازعه کشور که از گذشته‌های خیلی دور در بخش‌های مختلف کار کردند و اکنون نیز حضور قابل قدر در اوضاع ملتهب و تحولات سیاسی - اجتماعی دارد. خوب است که این ابتکار عمل به صورت رسمی و مسوولانه باشد؛ تا منجر به حل دائمی مشکل کشور گردد.

۳ - دلایل حقوقی طرح

۱ - فقدان سرآمدباوری در جامعه افغانستان

افغانستان فاقد سرآمدباوری است. در میان توده مردم باوری پدید نیامده که در میان شخصیت‌های مدعی زعامت کسی یا کسانی یافت می‌شود که با توانمندی شخصی خود برتر از دیگران باشند، تا حق آن را داشته باشند که از امتیازهای پیشوایی و رهبری برخوردار هستند.

چون مفهوم سرآمدباوری آن است که در هر جامعه یا گروه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و جز آن، کسی یا کسانی، به سبب توانمندی‌های شخصی‌شان برتر از دیگرانند و حق آن‌ها است که از امتیاز رهبری برخوردار باشند. (آشوری، ۱۳۷۳: ۱۹۷) به عقیده عموم چنین شخصیتی تا حال در جامعه افغانستان ظهور نکرده است که نقش محوری در میان اتباع را بدست آورد.

هر یک از کسانی که از میان اقوام کشور مدعی رهبری شدند، نتوانسته‌اند از چمبره قومیت، زبان و نژاد خود عبور کرده و نسبت به اقوام دیگر انعطاف داشته باشند. در ظاهر سخن از فراقومی می‌زنند، ولی عملکردشان تعصبات قومی، تباری، ایلی و سمتی است. به این علت اعتماد غیر از طوایف و تبار خود را جلب کرده نمی‌توانند و صلاحیت نمایندگی کل جمعیت کشور را ندارند.

۲ - حاکمیت هولوکاست در کشور

در افغانستان نوع روحیه همه سوزی و نابود کردن دیگران حاکمیت دارد. از سوی نظام‌های حاکم در مقاطع متعدد اقدام به حذف فیزیکی اقوام شده است. تا جای که می‌توان ادعا کرد در مورد هزاره‌ها خیلی سیستماتیک انجام گرفته باشد.

نمونه‌های آن قبل از تسلط عبدالرحمان (شاه تمامیت خواه) صورت گرفته و در زمان او قریب ۶۵ درصد قومیت هزاره نابود شدند. در زمان حکومت مجاهدین خونبارترین جنگ‌ها بر آن قوم تحمیل گردید. در زمان قدرت گرفتن دور اول طالبان رهبران آن فجیعانه سلاخی شدند. در بیست سال جمهوریت مردم هزاره بین دو تیغ قیچی دولت و طالب قرار داشتند و تراژدی خونین و مرگباری بر علیه آنان اجرایی گردید و اکنون نیز در مواجهه با نسل‌کشی طالبان از اعمال فشار و خلق جنایت بر این قوم دریغ نمی‌شود.

۳ - ۳: هژمونی قومی

در روزگار حاکمیت غول رسانه، طالبان با حمایت سلطه‌گران بین‌المللی موفق به تصاحب قدرت سیاسی گردیده‌اند. تسلط اقلیتی از یک قوم بر تمام جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک بر سایر اقوام، که با تهدید و ایجاد خشونت انجام گرفته و با اعمال قدرت دیگران را منقاد ساخته است، سبب بردگی یا مرگ مدنی قومیت‌های دیگر، مخصوصاً برای هزاره‌ها است.

چنان که مولوی مجیب الرحمان هراتی به صراحت گفت: ریشه تمام بدبختی‌های افغانستان این است که رهبران سیاسی ما قدرت را با شیعه‌ها تقسیم کرده است. موضع‌گیری وی مبنای فکری دارد. آنان هرگز قادر به تحمل هزاره‌ها در ساختار قدرت نیستند و سایر قومیت‌ها را نیز طالبان از صفوف خود اخراج کرده و تصفیه گسترده را شروع نموده‌اند. هژمونی یکی از خطرناک‌ترین جریان فکری است که اگر قوت گیرد نابود کننده است.

مزاری، ا حیا، هویت، شبکه‌ی اطلاع‌رسانی افغانستان، ۲۶ / ۵ / ۱۳۹۳. تاریخ باز دید: ۱۷ / ۱۱ / ۱۴۰۰؛

https://m.facebook.com . ۲۵ / ۱۰ / ۱۳۹۸

۴-۳: فقدان گفتمان در جامعه افغانی

گفتمان یکی از مقولاتی است که در چند دهه اخیر مورد توجه نظریه پردازان قرار گرفته است و در عرصه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و بن بست های حاکمیت ملی کاربرد یافته است. در حالی که موضوع ادارهٔ اصولی کشور هیچ گاه میان اقوام افغانستان مورد بررسی سیستماتیک و گفتمان منظم قرار نگرفته و همیشه جامعه ما با نوع تحمیل رأی و عقیده ایام گذرانده است. از آن جا که هر نوع گفتار، کلام و یا نوشتار، یک جریان اجتماعی محسوب می شود و دارای ماهیت و ساختار اجتماعی است، گفتمان هم پدیده ای اجتماعی بوده و دارای زمینه ها و بسترهای اجتماعی است. وجود بحران خونینی بیش از چهار دهه در کشور مهم ترین بهانه روی آوری به گفتمان است و ضرورت حل نزاع را از طریق این روش بر می تابد، ولی هیچ توجهی تا حال به این جهت نشده و تمایلی دیده نمی شود.

با انسداد کاربری های فوق که عاقلانه ترین شیوه برای اعمال حاکمیت ملی است، نوبت به آن می رسد که گزینه های دیگری جستجو شود تا طلسم اداره اصولی کشور شکسته گردد؛ برای عبور از این مشکل دو پیشنهاد را می توان مطرح کرد. اگر حمایتی از هر کدام آن شود، شاید مطلوب حاصل گردد:

اول: شورای سرپرستی یا قیمومت

هر چند این اصطلاح در مورد سرزمین های فاقد حکومتی است که اداره آن ها زیر نظر سازمان ملل تحت نظام سرپرستی بین المللی قرار می گیرد، کاربرد دارد، ولی می توان از این مفهوم عاریه گرفت و افغانستان را کشور فاقد حاکمیت مسوؤل یا پاسخگو [احساس مسوولیت] در مقابل ملت و جهان دانست.

یکی از ارکان سازمان ملل متحد شورای قیمومیت یا سرپرستی است. این شورا جانشین معادل خود در جامعه ملل است و به موجب ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل پدید آمده است. این ماده می گوید: سرزمین های تحت سرپرستی از حاکمیت دولت های پیشین خارج شود. اما چون در این سرزمین ها «مردمانی ساکنند که نمی توانند در وضع دنیای جدید روی پای خود بایستند» تحت سرپرستی قرار می گرفتند.^۹

افغانستان دقیقاً وضعیت مشابه همین سرزمین های را دارد که نمی تواند در وضع دنیای جدید روی پای خود بایستد. از یک طرف کشورهای همسایه به صورت غیر رسمی اعمال حاکمیت می کنند، از دیگر طرف شخصیت ملی موجه در میان جامعه موجود نیست. و از جانب سوم سازمان ملل در بسیاری قضایای کشور نقش آفرینی و حس انسانی دارد. در حالی که همین حالا سازمان ملل ابتکار بسیاری از مسایل کشور را در دست دارد؛ خوب است که انجام آن اصولی تر باشد. چهار دهه گذشته ثابت کرد که نظام سیاسی قادر نیست از تمام ملت افغانستان نمایندگی کند و با دلایل فوق صلاحیت ایجاد نظم در کشور را نمی تواند داشته باشد. به همین علت مردم افغانستان در سطح دنیا تحقیر شدند و از رشد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی لازم باز مانده اند.

اکنون ضرور است که برای اداره افغانستان یک شورای دارای منافع مشترک بوجود آید که زیر نظر سازمان ملل متحد مراقبت و کنترل گردد. این قیمومت تا زمانی مسوولیت داشته باشد که برای همگان ثابت شود در کشور حزب یا اشخاصی تربیت شده است که بتواند در یک همایش ملی، مدافع تمام سکنه کشور بوده و رضایت آنان را جلب کند.

۹. قدوسی زاده، ۱۳۸۷: ۱۱۴.

۷. همان.

۸. باب ایبه، پرویز، ۱۳۹۱، ۵۱۴.

۹. آشوری، ۱۳۷۳: ۱۹۸.

تربیت چنین اشخاصی از طریق آموزش حکومت داری و سیاست مسالمت آمیز در دانشگاه‌های کشورهای پیشرفته انجام شود و همزمان مردم افغانستان نیز تحت تربیت همزیستی دوستانه قرار بگیرند تا آمادگی زندگی صلح آمیز را بدست آورند.

وضعیت عمومی کشور فوق العاده نگران کننده و غیر قابل تحمل شده است. خروج گروهی اتباع و تقاضای پناهندگی در دول خارج مسأله بسیار مهم و دارای بار منفی خواهد بود. تا این گروه آموزش‌های لازم را بنگرند و با روحیه سازش یا تحمل به کشور برگردند و تا مسؤولیت به آنان سپرده شود زمان بسیار زیادی را می‌طلبند، ولی اگر با برنامه ریزی انجام شود از هر جهت با صرفه و مفید خواهد بود.

دوم: حکومت نمایندگی

راه دیگر حکومت نمایندگی است. از نظر حقوق عمومی هنگامی که قدرت به اجتماع منسوب می‌شود نمی‌تواند خود امتیازهای خویش را اعمال نماید و بدین ترتیب مسأله نمایندگی سیاسی مطرح می‌شود. از آنجا که مردم عملاً و بطور مستقیم قادر به اعمال حاکمیت نمی‌باشند، لازم است انجام این مهم را به نمایندگان منتخب خود بسپارند تا به نام ملت اعمال حاکمیت کنند. به همین دلیل است که برخی معتقدند نظام نمایندگی مبتنی بر اندیشه‌ای عمل گرایانه است. به عبارت دیگر اصل نمایندگی قدرت را از مردم می‌ستاند و به نمایندگان آن‌ها اعطا می‌کند تا آن‌ها برای یک دوره معین به تصمیم گیری در مورد امور جمعی بپردازند. چون نمایندگام امین مردم محسوب می‌شوند و مظهر خواست و اراده مردم در مسائل مختلف کشور تلقی می‌گردند. در این صورت مردم فرصت حق تعیین سرنوشت را یافته و خود را در پیکره نظام سیاسی شریک احساس می‌نمایند.

فکر کنم با طرح حکومت نمایندگی مشکل حضور اقوام در ساختار سیاسی کشور حل می‌شود و برای ورود نمایندگان واقعی و تعداد آنان از طرح شهید مزاری که متکی بر احصائیه نفوس کشور بود به یک سرانجام عاقلانه دست یابیم.

نتیجه گیری

در قرن اخیر کشور افغانستان یکی از کشورهای برمشکل در مدیریت و حاکمیت بوده است که تأثیرات منفی ای بر اداره آن و مردم گذاشته است. به ویژه اکنون که تغییر در حاکمیت صورت گرفته است، مردم و کشور تا به ثابت رسیدن کشور دچار نابسامانی‌هایی خواهند بود. پژوهش حاضر بحث طرح اداره افغانستان توسط شورای سرپرستی زیر نظر سازمان ملل متحد یا حکومت نمایندگی را مورد تحلیل قرار داد و موضوع از حیث بین المللی مورد پژوهش قرار گرفت.

منابع و مآخذ

- آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، انتشارات مروارید، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۹۴.
بابایی، پرویز، فرهنگ اصطلاحات مکتب‌های سیاسی، انتشارات نگاه، تهران، چاپ: ۱۳۹۱.
قدسی زاده، حسن، اصطلاحات سیاسی - فرهنگی، دفتر نشر معارف، چاپ اول ۱۳۸۷.